



## شکست استراتژیک امریکا؟

(تحلیلی بلند توصیفی از یک دهه حضور امریکا در افغانستان)

کتابواره آگاهی بخش انترنتی

عزیز آریانفر

در این اواخر، شمار بسیاری از کارشناسان و خبرگان مسایل افغانستان سخن از شکست استراتژی امریکا در افغانستان و به بن بست رسیدن راهبرد کلان این کشور در سرتاسر منطقه در کل هم در خاور میانه و هم در آسیای میانه و پیش گیری «اکزیت پالیسی» (مشی برونبری سپاهیان)، احتمال بازگشت دو باره طالبان و حتی هم از فروپاشی افغانستان به دو بخش ... می زنند.

این گفته ها در پهلوی آوازه هایی چون حمله امریکا و اسراییل بر ایران و لبنان (و در پاسخ حمله ایران بر افغانستان، عراق، اسراییل و حتی سراسر گستره نفت خیز عربی) و یا تشدید حملات امریکا بر گستره پشتون نشین پاکستان، تشدید رقابت های جهانی و منطقه یی بر سر گنجینه های تریلیونی گویا تازه کشف شده کانی در افغانستان، افتادن مصر به دست اخوان المسلمین پس از مرگ حسنی مبارک و بروز بی ثباتی در عربستان پس از درگذشت پادشاه بیمار آن کشور، ظهور یک افغانستان دیگر در یمن و... چشم انداز بس تیره و تاری را در برابر ما پرداز می نمایند و به یک نوع شیزوفرینی (روانگسیختگی) گفتمانی در زمینه نتایج حضور نزدیک به یک دهه یی سنگین نظامی- سیاسی امریکا در افغانستان دامن می زند.

آینده افغانستان و منطقه در پرتو این پیش بینی ها چگونه رقم خواهد خورد؟

جا دارد به واکاوی این مساله و سایر مسایل مربوط بپردازیم، چه بحران افغانستان در اقیانوس سیاست های جهانی به آیسبرگی (کوه یخی) می ماند که تنها سر آن دیده می شود و تنه اصلی آن زیر آب پنهان بوده و برای هر کشتی یی که از نزدیک آن بگذرد، خطر مرگبار دارد.

در این کتابواره آگاهی بخشی انترنتی به مسایل زیر پرداخته می شود:

#### أ - بخش نخست:

#### بررسی بحران افغانستان در بعد خارجی- منطقه یی:

- 1 - تیرگی روابط امریکا و چین و تاثیر منفی آن بر اوضاع افغانستان
- 2 - تیرگی روابط امریکا و روسیه و تاثیر منفی آن بر اوضاع افغانستان
- 3 - تیرگی روابط امریکا و پاکستان و تاثیر منفی آن بر اوضاع افغانستان
- 4 - تیرگی روابط امریکا و ایران و تاثیر منفی آن بر اوضاع افغانستان

#### ب - بخش دوم:

#### بررسی بحران افغانستان در بعد داخلی:

1- ناکامی امریکا در استحکام پایه های دولت دست نشانده و وابسته در افغانستان: نگاهی به سال های فرصت های برباد رفته

2 - راهیافتی برای بحران افغانستان

\*\*\*\*\*

## بخش نخست

### بررسی بحران افغانستان در بعد خارجی- منطقه‌ی

#### 1 - تیرگی روابط امریکا و چین و تاثیر منفی آن بر اوضاع افغانستان:

ایالات متحده امریکا، که پس از فروپاشی شوروی پیشین، در دهه نود سده بیستم به تنها فرا قدرت (مگا پاور) جهانی مبدل گردیده بود، با پیش‌گیری مشی‌چیره شدن بر سراسر جهان و به ویژه پر کردن خلای استراتژی‌یک به میان آمده در خاور میانه و آسیای میانه، برآمد کرد. مگر، این مشی در اوایل هزاره دوم با چالش‌های جدی‌یی برخورد.

ظهور چین چونان یک ابر قدرت اقتصادی تازه نفس، تبارز دگر باره روسیه چونان یک ابر قدرت نظامی و انرژی‌تیک، گسترش جامعه اروپایی و به میان آمدن یورو- پول واحد اروپایی در برابر دالر، پدیدآیی هند و برازیل چونان ابر قدرت‌های جوان اقتصادی، و سر برآوردن نیمه ابر قدرت‌ها چونان ترکیه و ایران و... گویای پدیدآیی یک جهان چند قطبی در آینده نه چندان دور بودند.

پس از رویدادهای مشکوک یازدهم سپتامبر 2001 نیویورک، با برافراشتن درفش مبارزه با دهشت افگنی جهانی با متحدانش در افغانستان (و منطقه) حضور یافت و یک دولت هوادار خود را بر سرنوشت آن حاکم گردانید. البته، در ظاهر همه کارزار با کارگردانی سازمان ملل زیر چتر نیروهای ائتلاف بین‌المللی و راه اندازی کنفرانس بن کار سازی شد.

امروز پس از گذشت نزدیک به یک دهه در جایگاهی هستیم که به باور برخی از کارشناسان و آگاهان می‌توان گفت که امریکا نتوانسته است در کل، به اهدافی که در افغانستان و منطقه در بعد جیو استراتژی‌یک برابر خود گذاشته بود، دست یابد.

به هر رو، آن چه مربوط به ناکامی امریکا یا حد اقل گرفتار آمدن آن کشور در افغانستان می گردد، هم در بعد جهانی و منطقه یی و هم در بعد درونی قابل تامل است.

در بعد خارجی، دلیل اصلی ناکامی امریکا، نداشتن و نیافتن متحدان و همپیمانان ارگانیک در جنگ افغانستان است که این امر ریشه در هژمونی بلند پروازانه و آزمندی لگام گیسخته آن کشور دارد که امریکا را در برابر تقریبا همه کشورهای جهان قرار داده است.

در این جا نخست از جمهوری توده یی چین- همسایه در به دیوار افغانستان و ابر قدرت اقتصادی تازه نفس جهان در سده بیست و یکم و همچشمی های امریکا با آن کشور و تاثیر منفی آن بر رویدادهای افغانستان یاد می کنیم.

داکتر محمود واعظی- رییس مرکز تحقیقات استراتژیکی ایران- معاون پیشین وزیر امور خارجه ایران، در مقاله «جایگاه چین در استراتژی کلان امریکا»<sup>1</sup> می نویسد:

«... سه نوع خاص ستیز را برای آینده جهان می توانیم پیش بینی کنیم:

- ستیز میان منطقه اقتصادی یورو و دالر
- ستیز میان اقتصاد چینی و امریکایی
- ستیز و رقابت برای کنترل منابع استراتژیکی

... گرایش رایج در قبال چین- مکتبی است که در زمان بوش پسر به ویژه در پنتاگون رواج پیدا کرد که چین را به عنوان یک تهدید خاموش برای منافع امریکا در آسیای شرقی و رقیب قدرت امریکا در آینده می بیند. این دیدگاه چین را یک رقیب استراتژیکی محسوب می کند و خواهان این مساله است که امریکا باید بیشتر جلو چین را بگیرد و محدودیت های بیشتری بر این کشور اعمال کند.

---

<sup>1</sup>. نگاه شود به سایت مرکز تحقیقات استراتژیکی ایران

این ایده بر آن است امریکا باید با بهره گیری از قدرت نظامی، بلندپروازی های چین را محدود کند و پکن را وادار نماید تا به قواعد بازی امریکا به ویژه در رابطه با مسایلی چون کنترل و گسترش جنگ افزارها، تجارت و حقوق بشر و...، تن در دهد. هدف این سیاست، در واقع وادار کردن چین به تسلیم شدن در برابر ایده لیبرالیزه کردن نظام سیاسی این کشور است.

بر پایه نظریه رئالیسم تهاجمی برای قدرت های بزرگ، راه فایق آمدن بر معمای امنیت، حذف رقیبان و تبدیل شدن به قدرت هژمون است. در واقع، یک رئالیست تهاجمی این گونه فکر می کند که دنبال کردن قدرت هنگامی متوقف می شود که هژمونی به دست آید چرا که در غیر این صورت توسط دیگر قدرت های بزرگ از بین می رود.

آن چه مربوط می گردد به استراتیژی کلان هژمونیک امریکا، پس از پایان جنگ سرد، هدف آشکار امریکا تثبیت و گسترش هژمونی خود در نظام بین الملل بوده است. این موضوع در ابتدا در ماه مارچ 1992 با عنوان «طرح اولیه پنتاگون» (معروف به رهنمود طرح ریزی دفاعی پنتاگون) در نیویورک تایمز منتشر شد. این طرح نشان می داد که هدف استراتیژی کلان امریکا حفظ برتری این کشور به وسیله جلوگیری از ظهور یک رقیب قدرت مند است.

در 2001 نیز امریکا اعلام کرد که این کشور به دنبال حفظ موازنه قدرت مطلوب خود در مناطق کلیدی مانند آسیای شرقی، خلیج فارس و اروپا است و این هدف را با برتری نظامی قاطع خود تحقق خواهند بخشید و از آغاز یک رقابت نظامی برای به چالش کشیدن منافع امریکا در هر نقطه از جهان جلوگیری خواهد کرد.<sup>2</sup>

---

<sup>2</sup>. این همه در حالی است، در درازای تاریخ همه قدرت های بزرگ بنا به دلایل متعددی از جمله آن چه که پر خوارگی جغرافیایی نامیده می شود، منقرض گردیده اند. در این زمینه هنری کیسینجر بر آن است که قدرت های هژمون خود باعث استهلاک و تحلیل رفتن خود می شوند. چارلز کوبچان هم در این باره گفته است که قدرت های بزرگ با پذیرفتن

به هر رو، به باور بسیاری از کارشناسان، یکی از دلایل حضور امریکا در افغانستان در پهلوی سایر دلایل، مهار کردن چین و جلوگیری از راهیابی آن کشور به گنجینه های افغانستان، ایران، آسیای میانه و خلیج فارس است که به ناکامی انجامیده است.

با توجه به این که بیشتر تاسیسات استراتژیکی هسته یی چین در استان سین کیانگ در نزدیکی مرز افغانستان موقعیت دارد، پایگاه های هوایی امریکا در خاک افغانستان تهدید بزرگ راهبردی برای آن کشور به شمار می رود.

از سویی هم چین برنامه های بزرگی برای راهیابی به آسیای میانه دارد، و در واقع بر سر پر کردن خلیج استراتژیکی پدید آمده پس از فروپاشی شوروی پیشین در آسیای میانه میان چین و امریکا رقابت هست که تا کنون چین برنده بی چون و چرای بازی بوده است. با این هم حضور امریکا در افغانستان و پیروزی این کشور می تواند چونان مانع بزرگی بر سر راه چین در دستیابی به گنجینه های دست نخورده آسیای میانه ارزیابی شود.

از سویی دیگر، چین متمایل است از راه پاکستان کریدوری به سوی خلیج فارس بگشاید و این امر از اولویت های سیاست خارجی چین به شمار می رود. ساختن بندر گوادر با هزینه چهار- شش میلیارد دلاری به یاری چین از طرح های استراتژیکی یی است که رقابتی را میان امریکا و چین بر سر پاکستان به راه انداخته است که مناسبات سنتی امریکا و پاکستان را به چالش می کشد و زیر سایه می برد.

در این میان، نزدیکی چین با نیروهای مذهبی پاکستان از اهمیت ویژه یی برخوردار می باشد. آوازه هایی شنیده می شود که محافل و حلقات ویژه یی در چین و همین گونه در روسیه، در پهلوی اعراب در پی بهره گیری ابزاری از تندروی اسلامی در برابر حضور درازمدت امریکا در منطقه بر آمده اند و برخی از

---

ماموریت های زیاد منطقه یی و بین المللی باعث کاهش توان و فرسایش جایگاه هژمونیک خود می شوند.  
نگاه شود به : داکتر محمود واعظی..

گروه های تندرو را در نوار مرزی تمویل و پشتیبانی می نمایند.

کیرسانف در مقاله «بحران استراتژی افغانی امریکا- بازتاب دهنده نهادهای دولتی امریکا» می نویسد: «کار به جایی رسیده است که کرزی حتا از چینی ها خواهش کرد تا زمینه برپایی تماس های مستقیم میان او گروه گلبدین حکمتیار را فراهم سازند. این امر دال بر موجودیت روابط تنگاتنگ میان چین و نفس این فاکت دال بر محبوبیت پس پایین رهبر افغانستان است که برای برپایی تماس با فرماندهان بومی کشورش به میانجی های خارجی آن هم چینی رو می آورد. و همچنان غیر موثر بودن سازمان اطلاعات و امنیت افغانستان و تجرید او در میان قبایل پشتون.»

با توجه به افزایش نفوذ چین در پاکستان در سال های اخیر، پاکستان دیگر نمی تواند مانند سال های دهه های شصت و هفتاد سده بیستم در راستای سیاست های واشنگتن باشد، بل ناگزیر است در میان سه نیرو: امریکا، اعراب و چین عمل کند و پیوسته میان این سه عامل مانور نماید که این وضع از پیامدهای جهاد افغانستان در سال های دهه هشتاد سده بیستم است که دست اعراب و چین را زیر چتر مبارزه باهمی با خطر شوروی در پاکستان باز نمود.

پیدا است که پاکستان همو به همکاری چین بود که به بمب هسته یی دست یافت و اکنون هم نیروگاه های هسته یی پاکستان به همکاری چین در دست احداث است. همه کارخانه های تانک سازی، هواپیما سازی و موشک سازی پاکستان و در یک سخن تقریباً همه کمپلکس نظامی- صنعتی پاکستان به همکاری کارشناسان چینی ساخته شده و این عرصه تقریباً در انحصار چین درآمده است.

به هر رو، رقابت امریکا و چین در افغانستان و پاکستان به گونه روز افزونی رو به افزایش است. هر چند هم امریکا برای کند ساختن لبه تیز تیغ چین، امتیاز بهره برداری از کانسار مس عینک لوگر را به

رغم آن که در داوطلبی<sup>3</sup> پیشنهاد قزقستان بارها به سود افغانستان بود، به چین واگذار نمود، با این هم، نتوانست جلو مخالفت چین را با حضور سنگین نظامی خود در افغانستان بگیرد.

همچنین چین در برنامه دارد تا در آینده گاز ایران را از راه پاکستان با لوله های بزرگ رسانایی به خاک خود ببرد. چیزی که امریکا به شدت با آن مخالف است و در راه آن با همه نیرو سنگ اندازی می کند.

گسترش پیوندهای راهبردی میان چین و ایران که بی توجه به تحریم های امریکا در برابر ایران، رو به افزایش دارد و تراز مبادلات بازرگانی میان دو کشور به سی میلیارد دلار رسیده است و در صورت ادامه روند کنونی ممکن است دو برابر هم شود، سخت برای امریکا آزار دهنده است.

با این همه، موضوع اصلی دشمنی چین با امریکا بر سر جزیره تایوان (فارموسا یا چین ملی) است که در این اواخر به دلیل فروش جنگ افزارهای پیشرفته امریکایی به آن، به شدت تیره شده است. چین، تایوان را بخش جدایی ناپذیر سرزمین خود می داند و بازگرداندن آن را به سرزمین اصلی چین، مهم ترین بند سیاست خارجی خود می شمارد و حضور نیروهای امریکایی را در آن- اشغال می پندارد و به شدت مخالف مسلح شدن آن از سوی امریکا است. این در حالی است که امریکا چندی پیش محموله بزرگی را به میزان 6/4 میلیارد دلار جنگ افزار به تایوان فروخت.

در عرصه اقتصادی رقابت شدید بازرگانی میان چین و امریکا روان است و تراز مثبت بازرگانی کالاهای چینی در تجارت با امریکا به یک درد سر مزمن برای دولت مردان امریکایی مبدل شده است. کشاکش های اقتصادی و بازرگانی دو کشور تنها به تراز بازرگانی محدود نیست. انباشت روز افزون بازارهای جهانی- از جمله

---

<sup>3</sup>. هر چند هم آوازه هایی هست در زمینه دادن رشوه های چند میلیون دلاری از سوی کمپانی MCC چینی به کمیسیون دولتی افغانستان (متشکل از پنج وزیر) در باره کان مس عینک. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به: سایت انترنتی «کابل پرس»

بازارهای امریکای لاتین که به گونه سنتی در گستره اقتصادی امریکا بوده است، با کالاهای ارزان چینی و سرازیر شدن سرمایه چینی به کشورهای امریکای لاتین و دیگر کشورها امریکا را با چالش جدی یی رو به رو گردانیده است.

در رویا رویی های جیو اکونومیک در آسیای میانه، امریکا به رغم صرف هزینه های کلان بازنده میدان بوده است. پروژه های دست پخت امریکا مانند «نابوکا» و «تراسیکا» با شکست رو به رو شده اند. در این زمینه شماری از آگاهان می نویسند: «به رغم تلاش های امریکا و اتحادیه اروپا روند اجرائی طرح خط لوله "نابوکا" با کندی در حد توقف مواجه گردید و کشورهای آسیای مرکزی نیز سمت و سوی سیاست راهبردی خود را متوجه روسیه و چین کردند. در تاریخ ۱۴ دسامبر سال گذشته میلادی خط لوله انتقال گاز ترکمنستان به چین با حضور سران کشورهای چین، ازبکستان و قزاقستان به میزبانی "قربان قلی بردی محمد اف" همتای ترکمنی آنان به طور رسمی مورد بهره برداری قرارگرفت.

در هفته نخست سال جدید میلادی نیز خط لوله جدید انتقال گاز ترکمنستان به ایران که گاز میدان "دولت آباد" این کشور را به شهر سرخس ایران منتقل می کند، افتتاح گردید. این دو واقعه در نزد کارشناسان انرژی به معنی شکست کامل غرب در بازی دستیابی به انرژی آسیای مرکزی ارزیابی گردید. از سوئی دیگر باید توجه داشت که بیش از این روسیه با انتقال گاز ترکمنستان به چین موافقت کرده بود و زمانی که "لادمیر پوتین" نخست وزیر روسیه در تاریخ ۳ دسامبر سال ۲۰۰۹ میلادی اعلام کرد، مسکو با انتقال گاز ترکمنستان به شرق موافق می باشد، کارشناسان این سخن "پوتین" را به عنوان توافق مسکو و پکن در جهت اتخاذ سیاست واحد انرژی در آسیای مرکزی و وارد نمودن ضربه به منافع غرب ارزیابی کردند.»

«اگر همکاری اقتصادی محدود شرکت های امریکا در قزاقستان را استثناء نماییم، ایالات متحده عملاً در اقتصاد جمهوری آسیای میانه حضور ندارد. حال آن که

داشتن روابط اقتصادی عامل مهم حفظ نفوذ و تاثیر هرکشور خارجی در آسیای میانه می باشد و کنون امریکا در این بازی از رقیبان خود عقب افتاده است. چرا که در شرایط ادامه بحران مالی جهانی و وجود مشکلات زیاد اقتصادی در کشورهای آسیای میانه، سرمایه گذاری خارجی در اقتصاد این جمهوری ها عامل اساسی حفظ ثبات و امنیت می باشد.»

افزون بر این ها در بعد جیو استراتیژیک، در اقیانوس هند- در جزیره دییگو گارسیا، یکی از بزرگترین پایگاه های هوایی امریکا قرار دارد که در آن هواپیماهای استراتیژیک ب-52 مستقر است. همچنان نیروهای بزرگی از ایالات متحده امریکا در منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس مستقر است. همه این ها برای بیجنگ خوشایند نیست.

در پهلوی همه این ها کشاکش ها و رویارویی های کوریای شمالی (متحد دیرین چین) و کوریای جنوی (همپیمان امریکا) هست که در این اواخر بیشتر از پیش تیره گردیده است.

فشرده سخن این که رقابت و همچشمی روز افزون میان امریکا و چین، افغانستان را به کارزار کشاکش های بی پایان این دو ابر قدرت مبدل نموده است که تاثیر بس منفی یی بر استقرار صلح و ثبات در کشور دارد.

## 2 - تیرگی روابط امریکا و روسیه و تاثیر منفی آن بر اوضاع افغانستان:

افغانستان به دلیل موقعیت جیوپولیتیک و جیواستراتیژیک خود، در سراسر سده های نهم و بیستم، پس از راهبانی امپراتوری های بریتانیایی کبیر به هندوستان و لشکرکشی های روس ها به سوی آسیای میانه، کارزار (آنچه که رادیار کیپلینگ- سخنور انگلیسی آن را بازی بزرگ نامیده بود)، رویارویی قدرت های بزرگ با هم رقیب (در آغاز روسیه تزاری و بریتانیایی کبیر و سپس هم شوروی و امریکا)

و نیز قربانی این جبر (دترمینیزم) جغرافیایی و رویارویی‌ها بوده است.

در سده بیست و یکم، می‌شود از «بازی سترگ» سخن گفت. به این تفسیر که دیگر ابعاد بازی بسیار گسترده و چندپهلوی شده است و شمار بازیگران از دو بازیگر سنتی به چند بازیگر افزایش یافته است. افغانستان میدان مرکزی کارزار این بازی است.

آن چه مربوط به روسیه می‌گردد، سیاست روسیه در محور جنوب را بهتر از هر کسی، براوین-نخستین نماینده تام‌الاختیار روسیه شوروی در کابل در یکی از نامه‌های خود به چیچرین-کمیسار خلق در امور خارجی روسیه شوروی توضیح داده است. براوین در اوایل سده بیستم، در یکی از نامه‌های خود نوشته بود: «تاریخ روسیه ثبوت تردید ناپذیری منبئی بر تمایل راسخ و از پیش تعیین شده روسیه به سوی خاور و به ویژه به سوی آسیای میانه و هند در دست ما می‌دهد. دست سرنوشت روسیه تزاری را به سوی هند کشانید و همان دست امروز روسیه شوروی را بدان سو می‌کشاند. همو در هند باید مسایل جهانی فیصله شود و این مسایل با برخورد روسیه با انگلیس حل می‌گردد».<sup>4</sup>

از سوی دیگر سیاست روسیه در قبال افغانستان همواره فرصت طلبانه و ابزاری بوده و بر دو اصل استوار است:

- 1 در صورت امکان اشغال آن و پیشروی به سوی آب‌های گرم با محاصره ایران
- 2 در غیر آن، درگیر ساختن حریف (انگلیس و امریکا) در یک جنگ فرسایشی و سوهانی دراز مدت و توانفرسا با قبایل پشتون تا مرز از پا در آمدن و بیرون رفتن آن‌ها و باجگیری از حریف در سایر پهنه‌های سیاسی جهانی با بهره‌گیری از گرفتاری آن‌ها در تله افغانستان

در این حال، دستاویز روسیه پیوسته بهره‌گیری از برگ اولتراناسیونالیسم پشتون با هماهنگی هند، و بر

---

<sup>4</sup>. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند 071، 19189، پرونده ویژه 1، کارتن 101، پوشه 4، برگ 53.

انگیختن تند روان تبارگرای پشتون به ادعاهای ارضی بر پاکستان (دامن زدن به موضوع دیورند) و دامن زدن به اختلافات تباری در درون افغانستان با پشتیبانی از یک دولت پشتونیست هر چند هم وابسته به غرب و بر انگیختن باشندگان شمال در برابر آن بوده است.

به هر رو، محافل سیاسی روسیه حضور نظامی امریکا در افغانستان را چونان اشغال این کشور می پندارند. در آثار نوشته شده از سوی مراکز مطالعاتی و پژوهشی روسیه، مطالب بسیاری در باره اهداف و نیات حضور امریکا در منطقه بازتاب یافته است. برای مثال؛ پروفیسور یوری کروپنف در گزارش تحلیلی یی که از سوی «مرکز مطالعات دموگرافی، مهاجرت و توسعه منطقه یی روسیه» ارائه گردید، اهداف استراتژیک امریکا را در افغانستان در محورهای زیر خلاصه می نماید:

«آنالیزهای خبرگان برجسته کشورهای جهان به گونه روشن نشان می دهد که اهداف راستین ایالات متحده و ناتو در افغانستان در راستای سازماندهی یک تخته پرش نظامی، جیو استراتژیک، جیوپولیتیک و جیو اکونومیک در مرکز اروآسیا برای خود، تنیدن شبکه های پرشاخ و برگ پایگاه های نظامی در گستره افغانستان و سراسر خاور میانه متوجه می باشد. در این حال، از جنگ با تروریسم به عنوان بهانه یی برای افزایش و توجیه حضور نامحدود زمانی ماشین جنگی امریکا و ناتو در منطقه بهره گیری می شود.

شالوده دکترینال حضور در منطقه، پروژه «خاور نزدیک بزرگ» است که جهان مسلمان را از افغانستان تا مراکش و طرح «آسیای میانه بزرگ» که کنترل سراسری بر این مکرو منطقه را از سایبریای روسیه تا شمال هند در بر می گیرد.

به گونه یی که در نوشته زیر نام «همکاری در آسیای میانه بزرگ برای افغانستان و همسایگان آن» به قلم پروفیسور فریدریک استار در سال 2005 بازتاب یافته است، هدف دکترین زمین گستره یی آسیای میانه بزرگ عبارت است از: «ارایه همکاری به تحول افغانستان و همه منطقه به زون امنی از کشورهای مستقل که به اصول پویایی و زیستاری اقتصاد بازار، سامانه های

سکولار و نسبتاً باز اداره و ارجگذار به حقوق مدنی، پایبند باشند، و دارای مناسبات مثبت با ایالات متحده امریکا». در این دکترین افغانستان به عنوان کشور هسته‌ی آسیای میانه بزرگ در نظر گرفته شده است.

تحلیل‌ها نشان می‌دهند که سرشت دکترین استارت، آوردن همه کشورهای آسیای میانه زیر چتر امریکا با کنار گذاشتن روسیه، چین و ایران خلاصه می‌گردد. ایجاد آسیای میانه بزرگ به ایالات متحده امریکا اجازه می‌دهد نه تنها کشورهای آسیای میانه را از زیر سایه روسیه و چین بر بیاورد، بلکه به گونه‌ی نهایی در این گستره پا بر جا شود و منطقه را زیر قیمومیت خود در بیاورد و افغانستان را به ناو سترگ هواپیمابر زمینی خود مبدل گرداند.

این گونه، در نتیجه عملیات ضد تروریستی در افغانستان، به جای سرکوب و نابودسازی پایگاه‌های دهشت افگنی، بر این کشور کنترل پهن گردید و به بهانه حل منازعه، پایگاه‌های هوایی امریکایی و ناتو در کابل، قندهار، هرات شیندند و بگرام استقرار یافتند. فرودگاه‌های بگرام و شیندند به پایگاه‌های هوایی یونورسالی مبدل گردیده‌اند که با سیستم‌های دیده‌بانی هوایی و کیهانی مجهز‌اند که اجازه می‌دهند سپهر ناوبری هوایی-کیهانی را بیخی در سراسر پهنه اروآسیا کنترل نمود.

این گونه، امریکا و ناتو از دیدگاه جیو استراتژیک در ارو آسیای مرکزی که ده سال پیش از این بژیزنسکی رخنه در آن را «عمده‌ترین موهبت برای امریکا» خوانده بود، استحکام یافت.

امروزه دیگر آشکار است که امریکا و ناتو به بهانه مبارزه با تروریسم در آسیای میانه و افغانستان، مسایل زیر را حل می‌کنند:

- 1 کنترل گنجینه‌های نفتی کشورهای عربی
- 2 محاصره ایران «مهار ناپذیر»
- 3 کنترل روسیه، چین و هند
- 4 تامین حضور استراتژیک در پشت جبهه چین.

- 5 جلوگیری از روند های انتی گراسیونی یا همپیوندی های منطقه یی<sup>5</sup>
- 6 -تامین کنترل بر منابع انرژی تیک و شبکه های مواصلاتی سودمند برای رسانایی آن در گستره قفقاز- کسپین و آسیای میانه
- 7 یافتن امکان برای برانگیختن منازعات منطقه یی که می توانند بالقوه بهانه یی برای آغاز اقدامات جهانشمول نظامی بدهند.<sup>6</sup>»

روشن است به این فهرست می توان بندهای زیر را نیز افزود:

- 8 کنترل پاکستان با متلاشی ساختن سازمان آی. اس. آی و روی کار آوردن یک دولت دست نشانده در آن کشور،
- 9 جلوگیری از گسترش بیرون از کنترل نفوذ اعراب
- 10 - سد ساختن راه چین به راهیابی به گنجینه های نفت و گاز خلیج فارس
- 11 - نزدیک شدن به ذخایر یورانیوم قزاقستان و دیگر کشورهای آسیای میانه
- 12 - ایجاد پایگاه های هوایی برای رسسانی به افغانستان در کشورهای آسیای میانه
- 13 - زیر نظر داشتن استخباراتی سراسر گستره اروآسیای میانه
- 14 - روی کار آوردن رژیم های «دمکرات» هوادار امریکا در منطقه
- 15 - کنترل بر منابع زیر زمینی خود افغانستان

در این حال، به پندار بسیاری از کارشناسان، حضور دراز مدت امریکا و ناتو در افغانستان و گیر ماندن آن در یک جنگ فرسایشی دراز مدت، یک سره به سود روسیه انجامیده است. این کارشناسان آوندهای زیر را برای به کرسی نشاندن دیدگاه خود می آورند:

---

<sup>5</sup>. منظور از جلوگیری از توسعه سازمان هایی چون شانگهای، اکو، سیکا و مانند آن است.

<sup>6</sup>. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: گزارش «راه به سوی صلح و تفاهم در افغانستان»، به زبان های روسی، انگلیسی و پشتو در سایت انترنتی [www.Idmrr.ru](http://www.Idmrr.ru) نوشته پروفیسور یوری کروپنف،

1 حضور دراز مدت امریکا در افغانستان موجب می شود که در پهلوی خطر بنیادگرایی و تندروی اسلامی، خطر «پهن ساختن دموکراسی طراز امریکایی در منطقه» در چهارچوب طرح «آسیای میانه بزرگ» دموکراتیک با هدف تعویض رژیم های پسا مارکسیستی نیمه توتالیتار آسیای میانه با راه اندازی انقلابات رنگی نیز پیوسته بر فراز آسمان این کشورها سایه افکن باشد و این کشورها از ترس رخنه تندرویی و بنیادگرایی اسلامی و راه افتادن انقلابات رنگی به آسیای میانه، هر چه بیشتر به سوی روسیه گرایش داشته باشند و ماندن در گستره نفوذ روسیه را بر خطر تندرویی اسلامی و دموکراسی طراز امریکایی ترجیح بدهند. این تمایل ناخواسته، آن هم در اوضاع ضعف استراتژیک روسیه، برای مسکو چونان عطیه آسمانی به شمار می رود.

در این زمینه، امضای قرار داد همکاری های استراتژیک میان امریکا و افغانستان که موجب بی اعتماد شدن شدید کشورهای منطقه به امریکا و افغانستان و ارزیابی افغانستان چونان یک کشور دربند و تخته خیز پرش های بعدی امریکا در منطقه گردید، بزرگترین لغزش استراتژیک امریکایی ها به شمار می رود که در کنار بی اعتماد شدن امریکا نزد کشورهای آسیای میانه، بزرگترین عامل بی ثباتی در افغانستان هم گردید.

تداوم وضعیت ناگوار کنونی در افغانستان، کشورهای آسیای میانه را (با توجه به ترس فزاینده این کشورها از پهنایی تندروی و بنیادگرایی اسلامی) از همگرایی طبیعی با کشورهای افغانستان، ایران و پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی باز داشته و در نتیجه از دستیابی به استقلال اقتصادی و سیاسی بیشتر باز مانده و موجب این می گردد که این کشورها بار دیگر به دامان پر مهر روس ها پناه ببرند و زیستن زیر سایه چتر حمایت روسیه را از افتادن به روز سیاه افغانستان و پاکستان ترجیح دهند. برآیند این وضعیت این است که کشورهای یادشده

کماکان در وابستگی اقتصادی و امنیتی از روسیه بسر ببرند که با این کار، زمینه برای بازپسگیری مواضع از دست رفته روسیه در پی فروپاشی شوروی در آسیای میانه فراهم گردیده و یکسره به سود آن کشور بینجامد.

از این رو می توان گفت که امریکا به رغم این که به شدت خواهان کمرنگ شدن نقش روسیه در این کشورها است، با لغزش هایی که در افغانستان و پاکستان نموده و سیاست های نادرستی که در قبال ایران داشته است، ناخواسته به سود روسیه عمل نموده و به دست خود استراتیژی خود در آسیای میانه را با شکست محتمل رو به رو گردانیده است.

2 حضور دراز مدت امریکا در افغانستان، موجب آن می شود که چین به جای رقابت با روسیه به ویژه در آسیای میانه، به همکاری با آن بپردازد و از امریکا فاصله بگیرد. این تمایل با توجه به پرتنش شدن اوضاع در تبت و سین کیانگ و افزایش حضور امریکا در منطقه و نیاز چین به تسلیحات پیشرفته، مواضع آن کشور را بیشتر به روسیه نزدیک کند و موجب تقویت بیشتر سازمان شانگهای گردد. در نتیجه، امریکا باز هم ناخواسته زمینه را برای شگوفایی بیشتر سازمان شانگهای فراهم آورده است.

3 - این حضور باعث آن می گردد که ایران به محاصره افتاده از سوی امریکا، به گونه روز افزون از غرب و به ویژه از امریکا فاصله گرفته و به روسیه و چین نزدیک شود و به شدت منافع امریکا در جزیره نمایی عرب و حتی در امریکای لاتین و افغانستان را به چالش بکشد. روشن است از رویارویی بی پایان ایران با امریکا، تنها جانبی که سود فراوان و باد آورده می برد، روسیه است.

4 - حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و ادامه جنگ فرسایشی این کشور در برابر تندروان طالبان - اعم از افغانی و پاکستانی و افغانی که بیشتر پشتون تبار اند، می تواند از سوی پشتون ها به عنوان جنگ امریکا با پشتون ها ارزیابی گردد و چونان تداوم نبردهای انگلیس و افغان در سده های نهم و نهمه نخست سده بیستم پرداز گردد. هرگاه

چنین باشد که هست، این کار به معنای پیروزی استراتژیک روسیه در رسیدن به آرمان تاریخی آن کشور مبنی بر «در دادن جنگ بی پایان فرسایشی میان پشتون ها و انگلیسی ها» در سده بیستم ارزیابی گردد که کنون در سیمای جنگ امریکا و انگلیس با پشتون ها تبارز نموده است. به ویژه، بمباران های پیوسته در گستره قبایل مرزی پشتون، آتش انزجار و تنفر تاریخی آنان را در برابر انگلیسی ها و همپیمانان امریکایی شان را تازه می سازد.

5 حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و جنگ های پیوسته با پشتون ها که مستلزم پشتیبانی آن کشور از یک حکومت تبارگرای پشتون در افغانستان است، در نهایت باشندگان شمال افغانستان را که پیکره اصلی باشندگان کشور (بیش از شصت درصد) را می سازند، با امریکا رو در رو قرار داده و آنان را بیشتر به روسیه نزدیک می سازد.

6 پشتیبانی پیوسته امریکا از یک دولت واپسگرا و ضد ملی در افغانستان، موجب فراخ تر شدن شکاف های ساختاری اجتماعی در این کشور، بدتر شدن وضعیت زندگانی مردم، دامنه یابی تنش ها و چالش های درونی و دورتر شدن مردم از حکومت گردیده و کشور را تا مرز انفجار اجتماعی و انقلاب توده یی پیش می برد که همه این ها در نهایت موجب افزایش تنفر و انزجار مردم افغانستان از امریکا چونان حامی این رژیم و نزدیک تر شدن شان به روس ها می گردد.

7 حضور دراز مدت امریکا در افغانستان و نبردهای بی پایان با تندروان عرب، در فرجام می تواند چونان جنگ امریکا با اعراب و در کل با جهان اسلام همانند جنگ های صلیبی ارزیابی گردیده، موجب دوری اعراب از امریکا و گرایش آن ها به روسیه گردد.

8 حضور درازمدت امریکا در افغانستان و رویارویی های پیوسته این کشور با پاکستان به منظور روی کار آوردن یک دولت وابسته به امریکا در این کشور، در درازمدت می تواند پاکستان را یکسره به دامن سازمان شانگهای بیندازد و یا زمینه ساز

فاجعه روی کار آمدن یک دولت تندرو مذهبی در این کشور گردد.

9 جنگ دراز مدت افغانستان می تواند چونان یک اهرم فشار دیپلماتیک نیرومند از سوی روسیه و دیگر کشورهای مخالف آمریکا در برابر این کشور در عرصه بین المللی کاربرد داشته باشد.

10 - حضور درازمدت آمریکا در افغانستان هزینه های سنگین و کمرشکنی دارد که ناگزیر اقتصاد آن کشور را با چالش هایی رو به رو خواهد گردانید.

11 - حضور دراز مدت آمریکا و ناتو در افغانستان چالش ها میان اروپا و آمریکا را از یک سو و رقابت ها میان آمریکا و انگلیس را از سوی دیگر ژرف تر می گرداند و در نهایت می تواند ناتو را اگر با خطر فروپاشی رو به رو نگرداند، دست کم سخت لرزان بسازد.

12 - حضور آمریکا در افغانستان و درگیر شدن آن کشور در یک جنگ فرسایشی در افغانستان، به روسیه این امکان را می دهد که در ازای همکاری با آمریکا در زمینه رس رسانی از راه گستره کشورهای همسود، از پیوستن گرجستان و اوکراین به ناتو جلوگیری نماید و جلو رخنه آمریکا را در این گستره بگیرد و در بسا از مسایل دیگر جهانی اهرم فشار نیرومندی در برابر آمریکا داشته باشد.

13 - حضور درازمدت آمریکا در افغانستان، به عنوان یک درد سر سیاسی، می تواند پیوسته دولت های آمریکا را در پهنه سیاست داخلی با چالش هایی رو به کند.

14 - با توجه به این که شماری از اهداف استراتژی آمریکا در منطقه دسترسی ناپذیر اند، در سر انجام کار، ناکامی آمریکا در رسیدن به این اهداف، آن هم پس از صرف هزینه های بزرگ، می تواند چونان پیروزی روس ها در مرحله تازه بازی بزرگ در منطقه ارزیابی گردد.

15 - درگیر ماندن آمریکا در افغانستان می تواند به پیمانۀ بسیاری زمینۀ مانور آمریکا در دیگر نقاط جهان از جمله آمریکای جنوبی را محدود گرداند و زمینۀ را برای رخنه روسیه و چین در این گستره فراهم بسازد.

16 - حضور درازمدت امریکا در افغانستان امریکا را در افغانستان مصروف نگه داشته و بخشی از انرژی آن را در این کشور درگیر می سازد. در این حال، روسیه می تواند فارغ البال در آسیای میانه، امریکای جنوبی، اروپا، خاور دور و دیگر گستره ها با صرف نیرو و سرمایه کم برنامه های خود را پیاده نماید.

در واقع، حضور نیروهای امریکایی افغانستان را به میدان کشاکش های جهانی و منطقه یی مبدل ساخته و این گونه منافع ملی آن را با مخاطره روبرو می سازد. از این جا بر می آید که **منافع افغانستان و امریکا با آن که در بعد داخلی و جهانی با منافع ملی افغانستان گره می خورد، در بعد منطقه یی با آن در تعارض واقع می شود.** یعنی امریکا از دیدگاه شماری از کارشناسان، در پی بهره گیری از افغانستان به عنوان تخته پرش و خیز است و دستیابی به اهداف بلند پروازانه استراتژیکی در چهارچوب آسیای میانه بزرگ.

گفتنی است که افغانستان با شوروی پیشین که اکنون روسیه وارث آن است، چندین قرار داد و معاهده داشت (از زمان امان الله خان تا زمان مجاهدان) که بر اساس این معاهدات حق ندارد برای یک جانب سومی در خاک خود پایگاه نظامی علیه آن کشور بدهد. این کار ناقض تمامیت ارضی افغانستان و تعهدات بین المللی آن به عنوان یک کشور مستقل است. این در حالی است که افغانستان اخیرا با امریکا قرار داد همکاری های استراتژیکی امضاء نموده است.

به باور بسیاری از کارشناسان، مرحله سوم بازی با برگ پشتون، انتقال «مساله پشتون» به شمال- به نوار استراتژیکی شمال، روی کار آوردن یک دولت دست نشانده و وابسته در پاکستان با متلاشی ساختن آی. اس. آی. و تلاش برای یافتن زبان مشترک با پشتون های پاکستان و افغانستان، ایجاد یک دولت کلیت گرا (توتالیترا) پشتون در کابل و پشتونیزاسیون شمال برای کشانیدن مرز علمی از هندوکش به رود آمو (مبدل ساختن «مرز استراتژیکی» آمو به «مرز علمی») برای

رخنه به آسیای میانه- در یک سخن ایجاد یک اسراییل دیگر در منطقه بود که در کنار آن، اهداف گسترده دیگر استراتژیک در نظر بود که با ناکامی رو به رو گردیده است.

بسیاری از آگاهان بر آن اند که حمله امریکا بر طالبان در واقع در چهارچوب یک استراتژی بزرگ صورت گرفت که هدف آن پر کردن خلاء پدید آمده در منطقه پیش از فروپاشی شوروی پیشین و شکستن کمربند نامنهاد «جنوب» بود. شوروی ها کوشیده بودند در سال های پس از جنگ جهانی دوم کمربندی متشکل از کشورهای هند، افغانستان، ایران، عراق، سوریه، لبنان و مصر در منطقه حجاب عاجز خود به عنوان سپر دفاعی بکشند. تنها کشوری که از این کمربند بیرون مانده بود، پاکستان بود.

اگر نیک بنگریم، این کمربند از یک سو، منابع نفت و گاز دریای کسپین و آسیای میانه و یورانیوم قزاقستان و ازبیکستان را از رخنه کشورهای پیمان ناتو حفاظت می کرد و از سوی دیگر، در خود کمربند دو کشور بسیار بزرگ نفت و گاز خیز چون ایران و عراق قرار داشت. سومین نکته این که در صورت لزوم، با پرش از این کمربند شوروی می توانست به آسانی کشورهای نفت خیز خلیج فارس چون عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین و امارات را زیر فشار بگیرد.

استراتژی شوروی این بود که با کشاندن پاکستان به این کمربند و تحکیم روز افزون آن، در پهلوی جلوگیری از راهیابی چین به خلیج فارس و دریای عمان، زمینه رخنه خود را در سراسر منطقه خلیج فارس فراهم نماید. بر عکس، استراتژی امریکا پیوسته این بود که این کمربند را بشکناند و از هم بگسلاند و بدراند و از یک سو، سیطره خود را بر آن پهن نماید و از سوی دیگر، زمینه رخنه خود را بر کشورهای آسیای میانه و قفقاز هموار سازد.

این است که پس از فروپاشی شوروی، امریکا در پی تسلط بر کشورهای واقع در کمربند می برآید.

آنچه مربوط می‌گردد، به افغانستان؛ به باور کارشناسان، امریکا استراتژی خود را در قبال این کشور در چند مرحله پیاده نمود:

1 جی ثبات ساختن این کشور از راه دامن زدن به بنیادگرایی اسلامی در دوره ظاهرشاه به کمک کشورهای عربی و پاکستان

2 جر انگیختن شوروی به مداخلات در امور افغانستان که در راستای دست یازی به اقدامات پیشگیرانه و متقابل که منجر به روی کار آوردن داوود خان و سپس نظام دمکراتیک خلق گردید.

3 کشانیدن پای شوروی در باتلاق یک جنگ فرسایشی در افغانستان

4 راه اندازی کارزار گسترده نظامی-سیاسی در برابر شوروی و تقویت همه جانبه مجاهدان که منجر به جنگ های خانمانسوز سال های دهه هشتاد و سر انجام بازگشت سپاهیان شوروی از این کشور گردید.

5 راه اندازی جنگ های فرسایشی «سوهانی» میان گروه های مجاهدان به منظور از میان بردن توان رزمی آنان و راندن آنان از صحنه سیاسی-نظامی افغانستان

6 روی کار آوردن طالبان به عنوان جاده صاف کن و کمک به آنان برای تسلط بر سرتاسر افغانستان و تصفیه و خلع سلاح مجاهدان

7 حمله بر طالبان و واژگونسازی دولت آنان به بهانه همکاری با تروریسم بین المللی

8 حضور روزافزون و گسترده نظامی در افغانستان و پهن ساختن پایگاه های استراتژیکی در این کشور و زمینه سازی برای رخنه در کشورهای آسیای میانه و دیگر اهداف استراتژیکی

به هر رو، سیاست روسیه در افغانستان در سال های بر چند پایه استوار بوده است:

1 - در گیر ساختن تدریجی هر چه بیشتر امریکا در مرداب افغانستان

2 - نگه داشتن امریکا در یک وضعیت بین پیروزی و شکست و بیم و امید

3 - تقویت پشتونیسیم در افغانستان و رو در رو قرار دادن امریکا و پاکستان و دولت تبارگرای کابل با باشندگان شمال.

4 - باج ستانی هر چه بیشتر از امریکای در بند در سایر پهنه ها به ویژه در تئاتر اروپا

به هر رو، اختلافات روسیه و امریکا که بخش بزرگ آن ارثیه بازمانده از دوران جنگ سرد است، عرصه بسیار گسترده جهانشمولی را در بر می گیرد که از رویایی های نظامی - استراتژیکی گرفته تا رقابت در پهنه امریکای لاتین، اروپا، آسیای جنوبی و آسیای میانه و خاور میانه را در بر می گیرد.

*کنون بزرگترین چالش ها در روابط دو کشور همکاری های تنگاتنگ امریکا با گرجستان، پیشروی ناتو به شرق به سوی مرزهای روسیه، استقرار سامانه پدافند موشکی در پولند و جمهوری چک، سنگ اندازی امریکا در راهیابی روسیه به سازمان تجارت جهانی، گسترش نفوذ روسیه در امریکای جنوبی، بالا رفتن تراز همکاری های اقتصادی میان ترکیه و روسیه که کنون به سی میلیارد دلار می رسد و شاید در آینده نزدیک به مرز صد میلیارد دلار برسد، نگرانی امریکا از افزایش پیوسته وابستگی انرژی امریکا به روسیه، حضور امریکا در افغانستان و عراق و تمایل امریکا به رخنه در آسیای میانه و قفقاز و در گرفتن دو باره مسابقات تسلیحاتی میان دو کشور و ... می باشد.*

به هر رو، اخیرا امریکا با گشایش قونسلگری ها در مزار شریف و هرات و گسیل سپاهیان خود به شمال افغانستان و تبارز قصد خود مبنی بر ساختن پایگاه های نظامی در شمال افغانستان به ویژه در مزار شریف و کندز، آشکارا روس ها به چالش فرا خوانده اند.

از دیدگاه دیپلماسی، گشایش قونسلگری های امریکا در شمال افغانستان مغایر منافع ملی افغانستان بوده است. چه در گذشته دولت های بالنسبه مستقل افغانستان در دوره های امان الله خان، نادر خان، ظاهر خان و داوود خان و نیز دولت های چپی افغانستان هرگز اجازه چنین کاری را نمی دادند و همین گونه به شوروی ها اجازه گشایش قونسلگری ها را در قندهار و

جلال آباد نمی دادند. چنین کاری نهایت خامی امریکایی ها و نادانی و کوته بینی گردانندگان سیاست خارجی کشور و بی اطلاعی آن ها را از تاریخ دیپلماسی افغانستان می رساند. طرفه این که سفارت امریکا در کابل تا یک سال پیش بخش قونسولی نداشت و تا جایی که روشن است، نمایندگی های قونسولی آن در کشور در مزار و هرات هم برای کسی ویزا نمی دهد. حال این که امریکایی ها برای چه قونسلگری های خود را در مزار شریف و هرات گشوده اند، پرسشی است که تا کنون پاسخی برای آن نداریم.

همچنین طرح گریز نیروهای امریکایی از جنوب پشتون نشین و استقرار پایگاه های آن ها در شمال، کشور را با مخاطرات مرگباری رو به رو می گرداند. چه، جنوب به «چراگاه» و «پناهگاه» تروریزم و کارگاه مواد مخدر مبدل گردیده و شمال انتقال خواهد یافت. کما این که اکمالات نیروهای امریکایی و رس رسانی برای آن ها با دشواری بزرگی رو به رو شده و امریکا را گروگان روسیه خواهد گردانید. به ویژه هرگاه موضوع رساندن مواد نفتی را به شمال که در انحصار روسیه و متحدان آن در آسیای میانه در نظر بگیریم.

در یک سخن، رویارویی ها روسیه و امریکا در افغانستان و منطقه مادامی که کانسپت گلوبالی برای امنیت جهانی تدوین نگردیده و دو کشور بر سر گستره منافع و تقسیم عادلانه منابع انرژی به توافق نسبی دست نیافتند، کماکان ادامه خواهد یافت و پسگد آن بر پیکر بیمار افغانستان وارد خواهد آمد.

## **تیرگی روابط امریکا با پاکستان و تاثیرات منفی آن بر افغانستان:**

دید پاکستان به افغانستان (از دیدگاه نظامیان و سیاستمداران پاکستانی) یک دید استراتژیک است که بیشتر در رویارویی سنتی هند و پاکستان ریشه دارد. پاکستان که در یک جبهه با هند در رویارویی شدید است و در برابر آن به شدت همه به لحاظ جغرافیایی و سرزمینی و هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ نظامی

و جیو استراتیژیک احساس ضعف می نماید؛ به هیچ رو نمی خواهد از دو سو، زیر فشار گاز انبری قرار بگیرد. از همین رو است که هرگز حاکمیت یک دولت ناسیونالیست پشتون را در کابل که از حمایت ابر قدرت ها ( در گذشته شوروی و کنون امریکا) برخوردار و دعوی سه چهارم خاک پاکستان را داشته باشد، بر نمی تابد.

در این حال، تندروان پاکستانی- اعم از نظامی و مذهبی، پیوسته افغانستان را به آن متهم می نمایند که با هندوها همدست شده و با کشور همسایه و برادر خود دشمنی می ورزد و بر سه چهارم خاک آن ادعای بی جای ارضی دارد و در پی نابودی پاکستان است. در این حال، بر سر همین قمار خطرناک، استقلال و تمامیت ارضی و آبروی خود را در گرو گذاشته و منطقه و در کل جهان اسلام را با خطرات فاجعه باری رو به رو گردانیده است.

باری، ابر قدرت کمونیستی شوروی را به جان پاکستان آورد که پاکستان با دادن قربانی ها و تقبل رنج های فراوان توانست برنامه های آن را با ناکامی رو به رو سازد. گذشته از آن، کشور خود را در راه رسیدن به سراب «سرزمین های از دست رفته» ویران ساخته، یک میلیون از باشندگان خود در این بازی کودکانه به کشتن داده و نزدیک به دو میلیون دیگر را زخمی و معلول و معیوب و بی خانمان و بیش از پنج میلیون نفر را آواره و در به در گردانید که بیشترین بار این خبط افغان ها را پاکستان به دوش کشید.

و این بار هم امریکا و انگلیس و اسراییل را با عین هدف شوم آورده است. در این حال، برای پاکستان راه دیگری نمی ماند جز این که با همه توان و نیرو و امکانات از خود دفاع نماید و برای بقا و پایداری و تمامیت ارضی خود دفاع نماید.

در پشت پرده این طرز دید محافل تند رو نظامی و مذهبی پاکستان، به رغم آن که حقایقی تلخی نهفته است، اهداف شیطانی و دیده درایانه نیز آشکارا دیده می شود.

این درست است که دولتمردان بی تجربه و نا آگاه افغانستان در دست کم شش دهه اخیر آله دست بیگانگان از جمله شوروی، هند، امریکا، انگلیس و اعراب و سر انجام هم اسراییل بوده اند و پیوسته کوشیده اند با پاکستان از در دشمنی و همچشمی بی جا و نابخشودنی پیش بیایند و پیوسته به دست آن کشور بهانه و دستاویز مداخله بدهند. مگر، از سوی دیگر، پاکستان هم با سوء استفاده از سیاست های نابخردانه رهبران افغانستان لمحہ یی از مداخله و دست اندازی در امور افغانستان و کار در راستای مبدل ساختن این کشور به یکی صوبه های خود غافل نبوده اند.

پاکستان برای دستیابی به این اهداف شوم خود، از هیچ جنایتی در افغانستان رو گردانی ننموده و بی تردید گناه بخش بزرگی از تباہی هایی که در کشور رخ داده است، را بر دوش می کشد.

*راه حل منطقی از این تنگنا، روشن است پایان بخشیدن به مساله نام نهاد «خط دیورند» از سوی افغانستان در عوض تعهد پاکستان مبنی بر عدم مداخله در امور افغانستان و پایان بخشیدن به پشتیبانی از تند رویی و بنیادگرایی اسلامی است. این هنگامی میسر است که یک دولت مستقل ملی و واقعگرا در کابل روی کار بیایید که به راستی به این مهم باور داشته باشد.*

افغانستان؛ پاکستان را با همین مرزهای شناخته شده بین المللی به رسمیت شناخته است. پاکستان هم، افغانستان را با همین مرزهای کنونی به رسمیت شناخته است. همه کشورهای جهان، هم پاکستان و هم افغانستان را با همین مرزهای بین المللی به رسمیت شناخته اند. از این رو، هیچگونه ادعای مرزی افغانستان بر پاکستان؛ حال چه رسد به راه انداختن دعوی بر سر سه چهارم خاک آن کشور نه تنها منطقی نیست، و از هیچ پایه و شالوده حقوقی و برخوردار نیست، بل حتا مطرح کردن آن هم راهی به دهی نمی برند. این سمفونی گوش خراش در هیچ جای جهان شنونده ندارد.

بایسته است به این موضوع زیانبار در کنفرانسی بین المللی زیر سرپرستی سازمان ملل نقطه پایان گذاشته

شود. تاریخ یک بار دیگر درستی سخنان ارزشمند داکتر موسی شفیق- صدر اعظم فقید افغانستان را تایید می کند که زمانی گفته بود: «**ما نباید افغانستان را قربانی پشتونستان نماییم.**».

## **تعارض منافع امریکا و پاکستان در افغانستان:**

یکی از پارادکس های جنگ امریکا در برابر تروریسم بین المللی این است که این کشور از یک سو با پاکستان در این زمینه اتحاد استراتژیک دارد- اتحادي که الترناتيف ندارد. چون بنا به هر دلیلی که راه های شمال به روی نیروهای ائتلاف بین المللی بسته شود، راه دیگری جز پاکستان به افغانستان نمی ماند<sup>7</sup> مگر، از سوی دیگر، منافع پاکستان و امریکا در افغانستان با هم در تقابل و تعارض و تناقض قرار می گیرد. چون امریکا در نه سال گذشته مشی استقرار یک دولت تبارگرای اولتراناسیونالیست پشتون را در کابل پیش گرفته بود که به ناکامی انجامید. از همین رو است که امریکا ناگزیر است در چنین بستر ناهمواری در محور افغانستان عمل کند. در این جا به بررسی این تعارض و تقابل و تناقض می پردازیم.

## **کنفدراسیون افغانستان+ پاکستان:**

در پاکستان، حلقه هایی در میان گردانندگان آن کشور به جای پایان بخشیدن به بحران افغانستان و تقویت همگرایی و همپیوندی طبیعی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی با افغانستان و ایران و گسترش پیوندهای همه جانبه با کشورهای آسیای میانه، با اندیشه تشکیل نوعی کنفدراسیون میان افغانستان و پاکستان و یا مسلط

<sup>7</sup>. ما در گذشته شاهد بسته شدن پایگاه هوایی خان آباد ازبیکستان (پس از رویدادهای خونبار اندیجان) به روی نیروی هوایی ایالات متحده بودیم. خطر بسته شدن پایگاه هوایی ماناس قرغیزستان نیز پیوسته وجود دارد.

قانون اساسی ترکمنستان اجازه گشایش چنین پایگاه هایی را در خاک آن کشور نمی دهد. از همین رو، کنون تنها کشور همسایه افغانستان که می تواند پایگاه های هوایی خود را به دسترس امریکایی ها بگذارد تاجیکستان است. تازه هواپیماهای ناتو برای رسیدن به تاجیکستان باید از فراز کشورهای چون گرجستان، آذربایجان و قزاقستان بگذرند. حال به هر دلیلی، هرگاه یکی از این کشورها به هواپیماهای نظامی ناتو اجازه پرواز از فراز خاک خود را ندهد، عملیات در افغانستان با دشواری های بزرگی رو به رو می شود.

ساختن یک دولت دست نشانده در افغانستان که در واقع به معنای تسلط آن کشور بر افغانستان است، برآمد دارند.

این اندیشه، دنباله اندیشه استراتژیژیک جنرال ضیاء است که در پی ایجاد یک امپراتوری بزرگ اسلامی در منطقه بود. جنرال یوسف در کتاب «تله خرس» این اندیشه جنرال ضیاء را این گونه پرداز می نماید: «به باور ماموران بلندپایه امریکایی، جنرال ضیاء خواب یک اردوگاه نیرومند اسلامی متشکل از ایران، افغانستان و پاکستان را در سر می پروراند که در آینده بتواند جمهوری های ازبیکستان، ترکمنستان و تاجیکستان شوروی را نیز ضم گرداند. نزد وزارت خارجه امریکا، چنین یک منطقه وسیع به روی نقشه با رنگ سبز نسبت به افغانستان دارای رنگ سرخ بارها ترسناکتر تلقی می گردید».

به پندار بسیاری از آگاهان و تحلیلگران، این اندیشه پان اسلامیستی از ریشه پندارگرایانه بود. با آن هم، در همین رهرو، شماری از استراتژیژت های پاکستان از جمله جنرال نصر الله بابر- وزیر پیشین کشور و جنرال حمیدگل- رییس پیشین آی اس آی، در پی اندیشه تشکیل کنفدراسیون افغانستان+پاکستان یا دست کم روی کار آوردن یک دولت دست نشانده در افغانستان برآمدند.

در ظاهر، پایه استراتژیژیک این طرح این است که با ایجاد یک کشور بزرگ از یک سو در برابر هند به عنوان یک کشور همتراز ایستاد و از سوی دیگر، پاکستان را به تخته پرش مناسبی برای نفوذ در آسیای میانه مبدل ساخت و از سوی هم در برابر ایران و چین به «چهره آرای» دست یازید و این گونه، توازن استراتژیژیکی را به میان آورد که از یک سو برای امریکا و انگلیس پذیرا باشد و از سوی دیگر برای اعراب و غرب برای رویارویی با ایران وسوسه انگیز و بتواند هر چه بیشتر اعراب و غرب را در دادن کمک های مالی به پاکستان ترغیب کند. همچنان راهیابی پاکستان را به خاستگاه های بزرگ نفت و گاز و یورانیوم و بازارهای آسیای میانه تامین نماید. این استراتژیژیک در واقع سر آغاز مرحله یی تازه یی در سمتگیری پیشامدها در منطقه گردید.

هر چه هست، «دخالت ارتش پاکستان در بحران افغانستان تابع یک نگرش تاریخی- استراتژییک به افغانستان است. از دیدگاه نظامیان پاکستان، افغانستان به چند دلیل دارای نقشی تعیین کننده در استراتژی های پاکستان است:

نخست، بدان دلیل که پاکستان در برابر هند از ضعف جغرافیایی و آنچه که محافل نظامی آن را «فقدان عمق استراتژییک» می نامند، رنج می برد و استقرار یک دولت دست نشانده در کابل و در واقع اشغال غیر رسمی این کشور، می تواند به رفع نسبی این ضعف کمک کند.

این ضعف جغرافیایی از آن جا ناشی می شود که ارتش پاکستان افزون بر ضعف تسلیحاتی و انسانی در برابر ارتش هند، به لحاظ موقعیت جغرافیایی نیز دارای یک مرزبندی نامتناسب بوده و به اصطلاح با ناهماهنگی سرزمینی و مرزها رو به رو است. نگاهی به موقعیت جغرافیایی پاکستان نشان می دهد که این کشور نه تنها به لحاظ مرزهای آبی و دریایی به شدت در مقابل هند به عنوان بزرگترین دشمن خود آسیب پذیر است، بلکه در مرزهای خاوری خود نیز در برابر هند از یک موقعیت نامتناسب به لحاظ نظامی رنج می برد و فاقد عمق استراتژییک و گستردگی زمینی می باشد.

از دیدگاه نظامیان پاکستان، اشغال غیر رسمی افغانستان و استقرار یک دولت دست نشانده در کابل می تواند تا حدودی این نقیصه را برطرف کرده و به ارتش پاکستان کمک کند تا هنگام وقوع یک جنگ احتمالی با هند از مزایای استقرار چنین دولتی در افغانستان بهره جوید.

به طور کلی، تشکیل دولت تحت الحمایه در کابل و تقویت عمق استراتژییک پاکستان در برابر هند در کنار حل مساله پشتونستان، سه هدف عمده سیاسی و امنیتی این کشور در قبال بحران افغانستان به شمار می رود»<sup>8</sup>.

<sup>8</sup>. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به کتاب افغانستان به کجا می رود؟ و نیز داکتر مدیر شانه چی، «در میانه آسیا»، تهران، 1388.

هر چه باشد، این گونه سیاست بلندیروازانه در درازمدت و در گام نخست در اثر واکنش روسیه، هند و ایران، دامنه یابی تنش های تباری در افغانستان در سر انجام فروپاشی پاکستان و نابودی این کشور خواهد گردید. این کار تعامل زنجیره یی را به دنبال خواهد داشت که پیامدهای آن بسیار ترسناک است.

هر گونه اتحاد استراتژیک دو جانبه میان افغانستان و پاکستان بدون اشتراک ایران که مورد حمایت اعراب و غرب و ضد روسیه و هند باشد، نه تنها به سود دو کشور نخواهد بود، بل سر انجام هر دو کشور را در معرض خطرهای بزرگی چون تباهی و فروپاشی حتمی قرار خواهد داد. این کار، در گام نخست، مسابقات تسلیحاتی را در منطقه به گونه بی سابقه دامن خواهد زد و هزینه نظامی پاکستان را دست کم چند بار بیشتر خواهد ساخت که این کار منجر به انفجار اقتصادی در پاکستان که بی آن هم در آستانه ورشکستگی قرار دارد، خواهد گردید.

پاکستان بزرگی که در محاصره دریایی از کشورهای نیرومند از جمله سه قدرت اتمی قرار خواهد گرفت، روشن نیست چگونه این بار را به پشت خواهد کشید؟ این گونه اتحاد استراتژیک چه تشکیل کنفدراسیون باشد، چه استقرار یک دولت دست نشانده در افغانستان، بنا به سنجش های کارشناسان وضعیت استراتژیک پاکستان را لرزان تر خواهد گردانید. زیرا با رنگ باختن تندرویی های مذهبی و پاگیری اندیشه های ناسیونالیستی در میان قبایل پشتون و بلوچ در دو دهه آینده هنگامی که شمار پشتون ها در کنفدراسیون نزدیک به پنجاه میلیون نفر برسد، تعاملات زنجیره یی بس خطرناکی را به دنبال خواهد داشت که سیمای منطقه را از ریشه تغییر داده و تنش های فراوانی را به همراه خواهد آورد.

روی هم رفته، نگاه پاکستان به افغانستان از زیر دARBست دشمنی آن کشور با هند افکنده می شود. هند، درست مانند شوروی پیشین در روی کار بودن یک دولت تند رو پشتون در کابل که بر پاکستان ادعای مرزی داشته باشد و یا حد اقل بر سر گستره قبایل پشتون با آن کشور مخالفت پیوسته داشته باشد، ذینفع است.

در مقابل، پاکستان پیوسته در پی آن است تا یک دولت تند رو اسلامگرای وابسته به خود را در کابل داشته باشد.

از سوی دیگر، در هر گونه تحول اوضاع نیروهای تند رو اسلامی به سود پاکستان اند. چه از یک سو در برابر هند از پاکستان دفاع می نمایند و از سوی دیگر پیوسته استراتژی های پاکستان را در افغانستان پیاده می سازند و از تحکیم یافتن پایه های یک دولت تند رو ناسیونالیست پشتون در افغانستان جلوگیری می نمایند. از این رو، نه تنها به سود پاکستان نیست که در برابر همچو نیروهای مبارزه ننماید، بل برعکس در تقویت آن ذینفع است.<sup>9</sup>

دید پاکستان به افغانستان از دیدگاه نظامیان و سیاستمداران پاکستانی یک دید استراتژیک است که بیشتر در رویارویی سنتی هند و پاکستان ریشه دارد. پاکستان که در یک جبهه با هند در رویارویی شدید است و در برابر آن به شدت احساس ضعف می نماید، به هیچ رو نمی خواهد از دو سو، زیر فشار گاز انبری قرار بگیرد.

### **دلایل مخالفت امریکا با کنفدرا سیون افغانستان- پاکستان:**

کنون بر می گردیم به این پرسش که مخالفت امریکا با کنفدرا سیون پاکستان و افغانستان و تشکیل یک دولت بزرگ پاکستان بر سر چه است؟

1 خطر افتادن این کنفدرا سیون به دست تندروان مسلمان در صورت بر سر کار آمدن یک دولت اسلامگرای

---

<sup>9</sup> . با توجه به این مسایل، تنها روی کار آمدن یک دولت میانه رو وحدت ملی با منافع ملی کشور سازگاری دارد. زیرا؛ سر کار بودن یک دولت تند رو ملیت گرای پشتون که بر پاکستان ادعای ارضی داشته باشد، و یا با آن کشور بر سر بر سر گستره پشتون نشین پاکستان اختلاف داشته باشد، از یک سو، بهانه یی برای مداخلات بی حد و مرز پاکستان در امور داخلی افغانستان و در نتیجه دامن زدن به نیروهای تند رو مذهبی می دهد و از سوی دیگر موجب تقویت ناسیونالیسم به همین پیمانۀ تند رو تاجیکی، ازبیکی و هزاره یی در درون کشور می شود که به نوبه خود شیرازه وحدت ملی کشور را درون می گسلاند.

- تندرو در پاکستان که احتمال آن در پاکستان بسیار است و در صورت ایجاد کنفدراسیون از این هم بیشتر می شود. این کار، در گام نخست منافع حیاتی امریکا را در جزیره نهای عرب با خطر مرگباری روبه رو می گرداند.
- 2 گذرتل پاکستان بر هیرویین افغانستان که منبع درآمد خوبی برای آن کشور گردیده و آن را بی نیاز از کمک های امریکا خواهد گردانید.
- 3 خطر نفوذ چین در کنفدراسیون و افتادن آن به دست آن کشور که راهیابی آن را به گنجینه های نفتی خلیج فارس محتوم خواهد گردانید.
- 4 گسترش بی رویه بنیادگرایی، تندروی و تروریسم در سراسر جهان و فراهم شدن عمق استراتژیک برای تروریسم بین المللی
- 5 + از دست رفتن امکان پهن ساختن پایگاه های استراتژیک در خاک افغانستان
- 6 + از دست رفتن امکان محاصره ایران و چین
- 7 + از دست رفتن امکان دستیابی به گنجینه های یورانیوم و نفت و گاز آسیای میانه
- 8 کاهش تاثیر امریکا بر خود پاکستان
- 9 + ایجاد یک دولت نیرومند اسلامی که چونان پشتیبان کشورهای عربی در برابر اسرائیل برآمد خواهد نمود.
- 10 - برهم خوردن طرح های استراتژیک آسیای میانه و خاور میانه بزرگ، کاهش تاثیر امریکا با آسیای میانه و افزایش یافتن تاثیر روسیه و چین در این منطقه

روشن است همه این مسایل باید در تحولات سیاسی و امنیتی منطقه از جمله در بازی با کارت طالبان به سنجش گرفته شود.

روشن است افغانستان به عنوان کشوری که در خط نخست جبهه در همسایگی یکی از بزرگترین ذخایر یورانیوم جهان - قزاقستان (که هفده درصد ذخایر تثبیت شده جهانی را دارد) و ازبیکستان (که چهار درصد ذخایر تثبیت شده جهان را دارد)، و در همسایگی دو حوزه بزرگ انرژی خلیج فارس و کسپین (خزر) واقع است، بیش از هر کشور دیگری آسیب پذیرتر است. از همین

رو، انتظار می رود که اوضاع در آن به وخامت بگراید.

هر چه است، اندیشه «سیندرم پشتونستان» یعنی به هم پیوستن بخش های پشتون نشین پاکستان و افغانستان به گونه دراماتیکی باژگونه از دیورند به آمو سرایت نموده است. هرگاه به هر دلیلی، چه با تجزیه پاکستان ( که به رغم این که از دیدگاه تیوریک امکان آن می رود مگر در عمل با توجه به این که به سود هیچ یک از قدرت های بزرگ جهانی و در گام نخست امریکا<sup>10</sup> و کشور های منطقه از جمله هند و افغانستان نیست) و چه با ایجاد کنفدراسیون میان افغانستان و پاکستان ( که به همین پیمانۀ ناممکن می باشد و به سود هیچ یک از قدرت های بزرگ و کشورهای منطقه نیست)، پشتون های دو سوی خط دیورند با هم بپیوندند، ایجاد دولت پشتونستان و به هم پیوستن ازبیک ها، تاجیک ها و ازبیک های افغانستان با همتباران شان در آن سوی رود آمو امری اجتناب ناپذیر و محتوم خواهد بود. چه، پیوستن پشتون های دو سوی خط دیورند به هم، تعادل و توازن نسبی تباری در افغانستان را بر هم زده و زمینه ساز پدیدآیی تحولات پیش بینی ناپذیر شاید هم بس خونبار خواهد بود.

از این رو، بایسته است، سیاستبازان بحث تلخ و ناگوار خط استعماری دیورند و «سرزمین های از دست رفته» را که یک بحث بسیار حساس و پیچیده تاریخی، حقوقی و سیاسی است و در اوضاع جیوپولیتیکی سده نهم که از ریشه از واقعیات جیوپولیتیکی موجود تفاوت داشتند، بر ما تحمیل شدند و سر دادن شعارهای تجزیه پاکستان و ایجاد «افغانستان بزرگ» را که دردمندانۀ امروز بسی پیچیده تر از گذشته گردیده و ابعاد گسترده تر و خطرناکی به خود گرفته است، در اوضاع و احوال آشفته کنونی شکیبایی پیشه نموده و موضوع را برای سیاست شناسان و کارشناسان مسایل

---

<sup>10</sup>. روشن است با توجه به این که منافع امریکا در داشتن یک متحد نیرومند در سیمای یک پاکستان واحد است، نه تجزیه آن کشور به واحدهای سیاسی پشتونی، بلوچی و سندی- پنجابی.

سیاسی<sup>11</sup> واگذار نموده و با پیشگیری رفتارهای پراگماتیک در چهارچوب واقعیت های جیوپولیتیک کنونی عمل نمایند و دیگر بهانه یی برای محافل تندرو پاکستانی برای مداخلات آشکار بیشتر در کشور ما به دست ندهند.<sup>12</sup>

همان گونه که در کتاب «افغانستان به کجا می رود؟»، به تفصیل مطرح کرده ام، تنها راه حل آبرومندانانه و خرد ورزانه و دادگرانه مسایل پیچیده یی چون خط دیورند، راهیافت همگرایی و همپیوندی منطقه یی است که یک راهیافت نرم ابزاری است. این گونه مسایل را نمی توان و نیازی هم نیست که با روش های خونبار سخت ابزاری حل کرد.

آنچه که از تکرار آن خسته نمی شوم یادآوری این نکته است که **به باور بسیاری از کارشناسان، خطر تجزیه و فروپاشی افغانستان امروز بیش از هر زمانی بالا است.** برای نمونه؛ در گزارش جدید انستیتوت اتنوگرافی، مهاجرت و توسعه منطقه یی روسیه زیر نام «**راه به سوی صلح و تفاهم در افغانستان می خوانیم:** **تراز رویارویی تباری در افغانستان امروزی چنین است که حفظ افغانستان واحد عملاً ناممکن است<sup>13</sup>...** در

---

<sup>11</sup>. منظور از کارشناسان راستین است که مطالعات سیستماتیک، پیگیر و گسترده یی در تاریخ دیپلماسی کشور و منطقه دارند، نه صدها «تحلیلگر»، «کارشناس» و «صاحب نظر» ی که هر چند گاه و ناگاه، دانسته و نادانسته در پرده های صدا و سیما و دیگر رسانه های گروهی پیرامون هر موضوعی درفشانی می کنند.

<sup>12</sup>. یکی از شگردهای تاریخ معاصر افغانستان این است که به رغم این که مساله پشتون های فرامرزی و «سازشنامه» دیورند بیش از یک سده محور اصلی سیاست خارجی و دیپلماسی ما بوده است، تا کنون استراتیژی مدون و موقف مشخص و روشنی در قبال این مساله وجود ندارد که دقیقاً افغانستان به رغم **به رسمیت شناختن کشور پاکستان** خواهان چه چیزی است و حتی ترجمه دقیقی از این سازشنامه در دست نیست و کسی به درستی منظور دولت های افغانستان را از دولت های گذشته که شعار گنگ و گمراه کننده «احقاق حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ» را سر می دادند گرفته تا دولت کنونی ما که حتی باری وزارت خارجه آن برای نخستین بار بر پاکستان ادعای ارضی نمود و سپس بی درنگ حرف خود را پس گرفت، در قبال این مساله نمی داند.

<sup>13</sup>. یکی از دلایل دیگری که در پهلوی سایر دلایل زبانی، تباری، مذهبی و منطقه یی، کشور را با خطر جدی تجزیه محتوم رو به رو گردانیده است، این می باشد که در ولایات خاوری و جنوبی هم مرز با پاکستان (در نوار پشتون نشین) در اثر سه دهه آژگار کارروایی های سامانمند، پیگیر و هدفمند پاکستان و برخی از محافل و حلقه های عربی، یک نوع فرهنگ خشن «اسلام تند رو» حاکم گردانیده شده و به آن دامن زده شده

صورت تضعیف آتیه دولت در افغانستان، بایسته است تقسیم افغانستان به دو کشور شمالی و جنوبی را در مرزهای بود و باش جوامع گوناگون تباری در نظر داشت».<sup>14</sup>

شاید کمتر کسی از پژوهشگران و کارشناسان مسایل افغانستان نقشه چاپ شده جغرافیای سیاسی آینده منطقه را که در مقاله «مرزهای خونین» رالف پیترس-دانشمند امریکایی بازتاب یافته است، ندیده باشد. اندیشه اصلی رالف پیترس این است که منشای همه تنش های منطقه یی را در خط کشی های استعماری و واحدهای سیاسی کنونی که در آن اقوام و اتنیک ها چند پارچه شده و در چهارچوب کشورهای جداگانه به سر می برند، می بیند و برای حل آن بازنگری در مرزهای کنونی و ایجاد واحدهای سیاسی جدید را مبتنی بر همپیوستگی تباری و آیینی باشندگان منطقه را پیشنهاد می کند.

هر چند از دیدگاه تیوریک اندیشه او درست است. مگر، در اوضاع و احوال کنونی، هر گونه بازنگری در مرزها کار بس دشوار و خطرناک و آبستن رویدادهای دراماتیک است که دشوار است پیامدهای آن را پیش بینی کرد. از همین رو، با توجه به جدی بودن این خطر، بایسته است با تمام نیرو بکوشیم از تحول دراماتیک اوضاع در این راستا جلوگیری کنیم و توجه خود را گستره جغرافیای سیاسی کنونی منطقه متمرکز سازیم.

در پهلوی اختلاف امریکا و پاکستان بر سر مسایل افغانستان، بمباران و موشکباران گستره مرزی پاکستان از سوی هواپیماهای بی سرنشین امریکایی و

---

است که در واقع تضمین کننده وابستگی دربست این مناطق به پاکستان می باشد. در حالی که باشندگان بخش های دیگر کشور این امکان را داشته اند تا هوادار یک «اسلام معتدل» و میانه رو باشند و حاضر نگردند زیر بار تندروان و سلطه پاکستان و تندروان عرب بروند.

در واقع، موجودیت دو فرهنگ متفاوت، دو برداشت متضاد از اسلام، دو شیوه زندگی مختلف و دو هویت فرهنگی متفاوت و دو سمتگیری سیاسی متفاوت، شیار بزرگی را در کشور ایجاد نموده است که پر کردن آن به سادگی ممکن نمی باشد.

<sup>14</sup>. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: گزارش «راه به سوی صلح و تفاهم در افغانستان»، به زبان های روسی، انگلیسی و پشتو در سایت انترنتی [www.Idmrr.ru](http://www.Idmrr.ru) نوشته پروفیسور یوری کروپانف، ص 10.

فشار امریکا برای پویا تر شدن نیروهای پاکستانی در زمینه سرکوب تند روان مخالف امریکا در مناطق پشتون نشین به یک درد سر واقعی برای دولتمردان پاکستانی مبدل گردیده است.

نیچیتایلو- کارشناس روسی در مقاله «کراچی: پناهگاه طالبان و القاعده» می نگارد: یکی از مشکلات پاکستان این است که در اثر عملیات های نظامی شمار بسیاری از باشندگان خیبر پشتونخواه و مناطق قبیلہ یی به دیگر شهر های پاکستان می روند و سرازیر می شوند و همراه با آن جنگجویان تحریک طالبان نیز رخنه می نمایند. این کار می تواند اوضاع را در سراسر پاکستان به ویژه در شهر 18 میلیونی کراچی که 25 درصد در آمد ملی و دو سوم ارز کشور را تامین می کند، تیره بسازد به ویژه این که در این شهر رویارویی های مذهبی و تباری و زبانی بسیار بالا است. در کراچی همین اکنون 3.5 میلیون پشتون بود و باش دارند. پنهان شدن طالبان که بخش اصلی قاجاق مواد مخدر را در دست دارند کار سازمان های اطلاعاتی را در کشور دشوار می سازد.

بنا به برخی از ارزیابی ها در کراچی نزدیک به 5000 رزمنده از گروه های رنگارنگ اسلامی بود و باش دارند. مانند: حرکت المجاهدون، لشکر جنگوی، حرکت الاجهاد الاسلام، سپاه صحابه، تحریک خلافت، جیش محمد، لشکر طیبه و تحریک طالبان پاکستان.

در این رابطه شمار عملیات دهشت افگنی در کراچی رو به افزایش است. حمله به بانک ها بسته شدن فروشگاه های موزیکال، شعار های زنده باد طالبان و طالبان خوش آمدید! دیده می شود. در کراچی 3000 مدرسه فعال است. مشهور ترین آن ها بینوری، جمعیت الرشید، احسان آباد، جمعیت اشرف المدارس، جمعیت انور القرآن، خالد بن ولید، دارالعلوم رحمانیه... این مدارس با القاعده روابط تنگاتنگی دارند و سرباز گیری می کنند. در برنامه درسی این مدارس دیدن دوره پراتیک جنگی در افغانستان نیز شامل است.

پارادکس دیگر این است که با بالا گیری عملیات نظامی در برابر طالبان در گستره قبایل اوضاع تیره شده و حملات بر کاروان های تدارکاتی ناتو به افغانستان بالا می رود که تلفات و ضایعاتی به همراه دارد. ن.آ. زاماریوا در مقاله «امکان عملیات نظامی امریکا در خاک پاکستان» در این باره به بررسی پرداخته است. در این پیوند دبیر کل حزب جمعیت علمای اسلام سناتور عبدالغفار حیدری اعلام نمود: «تهدید امریکا به حمله به خاک پاکستان بسیار جدی است چیزی که حکومت داران ما را مجبور می سازد که چشم های خود را باز نمایند. در این رابطه حزب جمعیت خواست بس رادیکال از دولت بخواهد: نخست، مشی سیاست خارجی کشور را بیخی تغییر بدهند. و همه انواع مناسبات با امریکا را برهم بزنند. دو دیگر، این که بی درنگ ترانزیت بارهای ناتو به سوی افغانستان را از طریق خاک پاکستان پایان بدهند.

سه دیگر، چون پاکستان زیر تهدید قرار دارد، ارتش ما باید به تهدیدات امریکا پاسخ بگوید و «همه مردم پاکستان زندگی خود را فدای امنیت و تمامیت ارضی کشور شان نمایند».

یکی از بزرگترین خطرات برای امریکا افزایش نیروهای امریکایی ستیز در کشور است: که بیشتر در ایالت خیبر پشتونخواه و اداره فدرال اداری قبایل (فتا) بود و باش دارند. مگر، در این اواخر حتا به دیگر مناطق هم رخنه نموده اند. به گزارش روزنامه داون تاریخی 17.10.2009 پویایی جنبش طالبان پنجاب گسترده است. روند طالبانیزاسیون تهدید بالقوه یی برای دیگر نواحی کشور است.

با توجه به همه این مسایل، به گفته یکی از کارشناسان روسی، می توان نتیجه گیری کرد که: امریکایی ها موفق نشده اند مساله اصلی را حل کنند: همراه با متحدان افغانی و پاکستانی خود اپارات موثر موثر کنترل عبور و مرور از مرز را ایجاد نمایند و سازماندهی اقدامات هماهنگ باهمی در نواحی مرزی. یعنی نتوانسته اند پایگاه اصلی طالبان را نابود کنند. و زیر ساخت های تعامل شورشیان را در کشور را بدون دستیابی به این هدف همه تعرضات

سپاهیان امریکایی به پیمانہ بزرگی چیز دیگری از «نمایش قدرت» نخواهد بود.

بر گردیم به استراتیژی امریکا در قبال پاکستان. به باور شماری از کارشناسان، مشی امریکا در نه سال گذشته پیوسته این بوده است که بتواند پاکستان را متقاعد به کوتاه آمدن در برابر استراتیژی این کشور (که مغایر با استراتیژی پاکستان است)، یعنی ایجاد یک اسراییل دیگر در سیمای دولت اولتراناسیونالیست حاکم بر کابل نماید. در این راستا، تغییر رهبری در دولت پاکستان، زمینہ سازی برای نابود ساختن سازمان اطلاعات و امنیت این کشور و در یک سخن روی کار آوردن یک دولت دست نشانده در پاکستان بوده است که به ناکامی انجامیده است. بزرگترین ضربه را در زمینہ بر استراتیژی امریکا کشته شدن بانو بی نظیر بوتو زد که روزنامہ های لندن مرگ وی را چونان «مرگ دمکراسی» در پاکستان برجسته ساختند.

مصاحبه سپہبد حمید گل در شماره اول جون اشپیگل بارز ترین نماد این اختلافات است. در مصاحبه حمید گل هیچ نشانه یی از احتمال گرایش های مسالمت جویانہ وجود نداشت. وضعیت افغانستان در حوزه امنیت، بیش از هر زمان دیگر علیہ دولت این کشور و جامعہ بین الملل می باشد.

آخرین حرف ہم سخنان زرداری در لندن بود که بی پرده اظهار داشت که دولت افغانستان (در واقع جامعہ جهانی- امریکا) در مبارزہ با دهشت افگنی شکست خورده است. چیزی که بی درنگ از سوی وحید عمر سخنگوی کرزی رد شد.

صرف نظر از همه این ها، افشای نزدیک به 92000 سند محرم از بایگانی های جنگ افغانستان، روابط امریکا و پاکستان را زبر دARBستی از پرسش های گوناگون کشانید. تا جایی که آغاز به بستن اتهام بر یک دیگر نمودند.

در یک سخن، کشاکش های روز افزون امریکا با پاکستان که بیشتر در بازی با کارت پشتون خلاصہ می گردد (امریکا با کارت اولتراناسیونالیسم پشتون و

پاکستان با تند روی و بنیادگرایی اسلامی که در سیمای جنگجویان پشتون تبارز می نماید، در کنار کشاکش های سنتی هند و پاکستان در افغانستان، یکی از عوامل زمینه ساز برای بی ثباتی و ناآرامی در کشور است.

مشکل اصلی در این است که امریکا در نه سال گذشته می خواسته است از عامل پشتون چونان یک تیغ دو سر بهره گیری نماید. یعنی از یک سو، با نزدیک ساختن طالبان و اولتراناسیونالیست های پشتون کابل، پاکستان را پیوسته زیر فشار و کنترل داشته باشد و از سوی دیگر، با ایجاد نیروهای مسلح اجیر زیر فرمان پشتون ها بتواند افغانستان را کنترل نماید. و در عین حال از این ارتش بزرگ در صورت نیاز در آینده ها با تسلیح آن ایران و آسیای میانه را مهار نماید.

در مقابل پاکستان توانسته است با داغ نگه داشتن تنور تند روی و بنیاد گرایی اسلامی در برابر بازی پشتونی و اشنگتن مقابله و آن را خنثی نماید.

*راه برونرفت از این بن بست، اعاده حیثیت بیطرفی افغانستان، تشکیل یک دولت فرا گیر ملی در کابل به جای دولت اولتراناسیونالیست کنونی است. البته، مشکلی در این نخواهد بود که در راس چنین دولتی یک پشتون آگاه، روشنفکر و بیطرف قرار گیرد. روشن است در چنین دولتی پشتون ها می توانند نزدیک به 35 درصد قدرت را با توجه به این که بزرگترین گروه تباری در کشور هستند، در دست داشته باشند. متفاوت از حالت کنونی که تقریباً همه قدرت را در دست دارند و مشارکت سایر باشندگان کشور که 65 درصد باشندگان را تشکیل می دهند، صوری و نمایشی است. به ویژه در تصمیم گیری ها و سیاستگذاری ها نقش چندانی ندارند.*

مساله محوری در چنین دولتی، باید پایان دادن به مساله خط دیورند- این میراث شوم امپریالیسم انگلیس و در نتیجه گرفتن هر گونه بهانه از دست نظامیگران و تندروان مسلمان پاکستان باشد.

بزرگترین راهبرد و محوری ترین هدف دیپلماسی افغانستان مبدل ساختن کشور از عرصه کشاکش های جهانی به همکاری های بین المللی یعنی تبدیل چالش ها به فرصت ها است. دردمندانه، دستگاه دیپلماسی ما در این عرصه اساسی در سی سال گذشته ناکام بوده است. دلیل اصلی آن هم بهره گیری ابزاری از افغانستان از سوی ابرقدرت ها در بازی با برگ پشتونستان و واکنش پاکستان در برابر آن با بازی با برگ بنیادگرایی و تندروی اسلامی و ناتوانی دستگاه رهبری و دیپلماسی ما بوده است.

### تیرگی روابط امریکا با ایران و تاثیرات منفی آن بر افغانستان:

ناگفته پیداست که ایران، کلیدی ترین و مهم ترین کشور منطقه است که در گرهگاه نیمقاره هند، آسیای میانه، قفقاز، آسیای صغیر و جزیره نمای عرب و دو حوزه دریایی بسیار با اهمیت: خلیج پارس و دریای کسپین قرار دارد و تاثیر بس شگرف و نیرومندی بر سرنوشت سراسر گستره آسیای جنوبی دارد. این تاثیر تا به جایی است که ثبات در آن بر سراسر ثبات منطقه سایه می افگند و بی ثباتی در آن- سراسر منطقه را لرزان می گرداند.

پیروزی انقلاب اسلامی و واژگونی رژیم شاهنشاهی در ایران را بی گزافه می توان بزرگترین ضربه بر پیکر تمامیت راهبردهای بزرگ امریکا، انگلیس و اسراییل در سراسر منطقه و سرآغاز شکست سنگین آن در پهنه جهانی ارزیابی کرد. همین بود که از فردای پیروزی این انقلاب که پس از انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب کبیر چین، بزرگترین انقلاب جهانی در سده بیستم شمرده می شود، امریکا در پی انتقامجویی از ایران برآمد و از همین رو هم رویارویی های دو کشور لحظه یی از جوش و خروش نیفتاده است.

کارشناسان ایرانی، البته نه بدون دلیل، امریکا را گناهکار اصلی و محرک واقعی جنگ خانمان برداز عراق در برابر ایران می دانند. جنگی که به کشته و زخمی شدن میلیون ها ایرانی و عراقی و ویرانی های بسیار در هر دو کشور که سر به شاید دو تریلیون دالر می زند، انجامید.

ایران به خاطر دشمنی امریکا بود که یک دهه آزرگار بی مهري های جنگ با عراق را تحمل کرد. سپس هم نزدیک به یک دهه می شود که پس از اشغال عراق و افغانستان به همکاری انگلیس و اسراییل، در محاصره گاز انبری امریکا از دو سو افتاده است. این است که دو کشور در کارزار نبردی سرنوشت ساز (هر چند هم تا کنون نیابتی و خاموش از جمله در افغانستان) که سرنوشت جهان را در سده بیست و یکم رقم می زند، رویاروی هم صف کشیده اند.

این رویارویی بدون هیچ تردیدی برای ایران سرنوشت حیاتی دارد و با هستی و نیستی آن کشور گره خورده است. برای امریکا هم به این لحاظ تعیین کننده است که سرنوشت تنها فراقدرت (مگاپاور) ماندن آن یا مبدل شدن آن کشور را به یک ابر قدرت در ردیف روسیه، چین، هند و برازیل در آینده روشن خواهد کرد.

رویارویی ایران و امریکا، بنا به دلیل زیر، از آن چه هست هم پیچیده تر می باشد:

- مناسبات پیچیده ایران با روسیه
- پیوندهای رو به گسترش آن با چین، هند، برازیل و دیگر کشورهای امریکای لاتین
- نزدیکی استراتژیک با ترکیه
- پیوندهای راهبردی با کوریای شمالی
- پیوندهای راهبردی با سوریه، حزب الله لبنان و حماس
- دشمن آشتی ناپذیر با اسراییل
- تیرگی روابط با عربستان
- داشتن نفوذ چشمگیر در عراق
- داشتن نفوذ قابل توجه در افغانستان
- نزدیکی رو به افزایش با پاکستان
- پیشرفت های برق آسا در دهه اخیر و به ویژه پیشرفت برنامه هسته یی ایران
- و...

درد سر اصلی امریکا در این است که نه تا کنون توانسته است به رغم همه تلاش ها و پرداخت هزینه های گزاف و هنگفت نظام ایران را از درون فروپاشاند و یک رژیم وابسته به خود و یا دست کم بیطرف را بر آن کشور حاکم گرداند.

امریکا نه یارای یورش نظامی به آن کشور را دارد و نه هم توانسته است با آن کنار بیاید. ادامه کشاکش های فرسایشی کنونی هم که بی تردید هم به زیان امریکا و هم به زیان ایران است؛ تنها به سود روسیه، چین و تا جایی هم کشورهای امریکای لاتین و دیگر حریفان امریکا انجامیده است.

روشن است، کشاکش ها و رویارویی های امریکا و ایران بیشتر از هرجایی به گونه نیابتی در نبردهای متناوب فلسطینی ها و لبنانی ها با اسراییل، و به گونه خاموش اما با شدت و پویایی بسیار بالا و پیوسته در رویدادهای عراق و نبردهای افغانستان بازتاب می یابد.

روشن است ایران مخالف حضور پیروزمند و درازمدت امریکا در افغانستان و عراق است- چیزی که رهبران آن کشور بارها آن را بی پرده ابراز داشته و مخالفت خود را با اشغال افغانستان در هرجایی و از هر تریبونی اعلام داشته اند.

از سوی دیگر، ایران از پیروزی نیروهای طالبان و القاعده و سایر وهابیون که از سوی عربستان و دیگر کشورهای تندرو عرب تمویل و پشتیبانی می شوند، در افغانستان نیز هراس دارد.

کنار آمدن و سازش میان امریکا و طالبان- چیزی که به رغم همه تلاش های امریکایی ها و هزینه کردن میلیاردها دالر تا کنون نتیجه نداده است، نیز به هیچ رو به سود ایران نیست.

تنها می ماند، ادامه جنگ فرسایشی و سوهانی بی پایان کنونی میان امریکا، انگلیس و اسراییل از یک سو و طالبان، القاعده و دیگر تند روان از سوی دیگر که با گذشت هر روز امریکا و متحدانش را هر چه بیشتر و بیشتر در مرداب جنگ افغانستان فرو می برد.

روشن است، در صورت بروز جنگ میان امریکا و ایران (که البته، امکان آن بسیار پایین است مگر با این هم شاید در اثر اشتباه محاسبه از سوی امریکا و

اسرائیل و شاید هم به گونه تصادفی و ناخواسته رخ بدهد)، بیشترین زیان را افغانستان خواهد دید. به ویژه هرگاه جنگ زمستان رخ بدهد و بهای نفت ناگهانی به گونه سرسام آور بالا برود و جریان واردات نفتی به کشور برهم بخورد. بسنده است سه ماه مواد نفتی به کشور نرسد. آن گاه فاجعه واقعی رخ بر خواهد نمود.

اخراج نزدیک به دو میلیون پناه‌گزین افغانی از ایران شاید زمینه ساز یک انقلاب اسلامی دیگر و شاید هم چیزی همانند با انقلابات رنگی در افغانستان گردد. دست کم اوضاع را از ریشه در افغانستان دگرگون خواهد نمود.

از دیدگاه نظامی، روشن است توان امریکا و ایران قابل مقایسه نیست و امریکا می‌تواند ماشین جنگی ایران را درهم بکوبد و این کشور را به گفته ریچارد ارمیتاژ که در باره پاکستان گفته بود، با بمباران های گسترده خود به عصر حجر برگرداند.

با این هم، ایران با القوه می‌تواند امریکا را درگیر جنگ پیش بینی ناپذیری گرداند که آغاز آن شاید آسان باشد و با فشار دادن یک دکمه کمتر یک ثانیه را در بر بگیرد، مگر پایان آن تنها با پایان داستان فراقدرتی امریکا فرا خواهد رسید.

به باور بسیاری از کارشناسان، می‌توان چنین پنداشت که با آغاز جنگ، ایرانی‌ها به هر بهایی که شده است جنگ را زمینی و میدانی ساخته و به گستره کشورهای خلیج فارس، به ویژه تنگه هرمز، عراق، افغانستان، اسرائیل، لبنان، فلسطین، سوریه و بخشی از پاکستان و شاید هم سراسر گستره نفت خیز کشورهای عربی پهن نمایند.

حضور گروه‌بندی های بزرگ نیروهای امریکایی در منطقه که همه در تیر رس هزاران فروند موشک‌ها و ده‌ها هواپیماهای ایرانی هستند، ممکن است منطقه را به گورستان نیروهای امریکایی مبدل نماید. همچنین امکان کشته شدن و به اسارت افتادن هزاران امریکایی در عراق و افغانستان به دست ایرانی‌ها می‌رود.

در صورت حمله زمینی ایران به عراق و افغانستان با هزاران دستگاه تانک و زرهپوش و صدها هزار سپاهی، بخش‌های گسترده‌ی از خاک دو کشور به دست ایرانی‌ها خواهد افتاد و پیچیدگی‌های پیش‌بینی‌ناپذیری را در پی خواهد داشت.

هرگونه حمله به ایران، حملات موشکی متقابل ایران و شاید هم سوریه، حزب الله و حماس را به اسراییل به دنبال خواهد داشت که در صورت ویرانی و حتا زیانمند شدن زرادخانه‌های هسته‌ی اسراییل، شاید منجر به رویدادی همانند چرنوبل شده، نابودی آن کشور را در پی داشته باشد. در این صورت، حمله هسته‌ی اسراییل به ایران از جمله با موشک‌ها از زیر دریایی‌ها، ممکن است به کشته شدن میلیون‌ها تن در ایران و دیگر کشورهای منطقه گردد که از جمله دامنگیر هزاران سربازان امریکایی نیز خواهد گردید.

امکان درگیری گسترده میان سوریه، لبنان و حماس با اسراییل نیز بسیار محتمل به نظر می‌رسد.

جنگ هنگامی به تراژدی واقعی مبدل خواهد گردید که آشکار شود ایران به راستی جنگ‌افزارهای نا متعارف-از جمله شیمیایی در اختیار داشته باشد.

بالا رفتن سرسام آور بهای نفت در بازارهای جهانی در اثر بسته شدن تنگه هرمز و شاید هم به آتش‌کشانی‌شدن چاه‌ها و پالایشگاه‌های کشورهای نفت‌خیز عربی، اقتصاد اروپا و امریکا و در کل اقتصاد جهانی را با بحران بزرگی رو به رو ساخته و تنها به سود روسیه خواهد انجامید و این کشور را دست‌کم برای چندی تا بازسازی و راه‌اندازی کامل تاسیسات نفتی کشورهای عربی به یک قدرت انحصاری انرژی مبدل خواهد نمود.

همچنین با زیانمند شدن تاسیسات گازی کشورهای عربی، بهای گاز به گونه چشمگیری بالا خواهد رفت و این کار نیز به سود روسیه و زیان کشورهای اروپایی خواهد انجامید.

نباید فراموش کرد که ده ها فروند کشتی جنگی امریکا در خلیج فارس نیز در برابر صدها فروند قایق های موشک انداز و ده ها فروند شناور مین پهن کن و نیز صدها فروند موشک های زمین به دریای ایرانی بسیار آسیب پذیر هستند. حال چه رسد به صدها فروند نفت کش و کشتی های دیگر غیرنظامی از کشورهای مختلف غربی با هزاران سرنشین.

در صورت بروز جنگ نا متعارف و حتا متعارف گسترده، بی چون و چرا میلیون ها نفر از ایران و دیگر کشورهای منطقه به کشورهای اروپایی سرازیر خواهند شد.

نابودی و یا دست کم ویرانی اسرائیل هرم فشار نیرومندی را از دست امریکا برای کنترل کشورهای نفت خیز عربی از دست امریکا خواهد گرفت و هزینه حضور امریکا را در منطقه بالا خواهد برد.

.... و سر انجام تروریزم در سراسر جهان چنان دامنه و پهنا بیابد که دیگر گرفتن جلو آن ناممکن و در بهترین مورد بسیار دشوار گردد. به ویژه هرگاه جنبش اخوان المسلمین با بهره گیری از هیستری ناشی از جنگ، قدرت را در مصر به دست گیرد و یا در عربستان و یمن شورش هایی به میان بیاید.

شاید هم روسیه با بهره گیری از درگیری امریکا با ایران، هنگامه یی را در گرجستان به راه انداخته و این کشور را به بهانه یی به سرعت به اشغال خود در بیاورد.

تنها پرسشی که می ماند، این خواهد بود که امریکا از چنین جنگی چه به دست خواهد آورد؟ روشن است اشغال ایران ناممکن است. یک ایران ویران و ناتوان پس از جنگ، با همه گنجینه های سرشار خود بی چون و چرا دستنگر روسیه شده و به دست آن کشور خواهد افتاد و برای امریکا در پهلوی میلیاردها دالر هزینه و زیان، چیزی جز بدتر شدن وجهه، تجرید بیشتر در میان جهانیان و دست کم متنفر شدن بیش از حد در جهان اسلام دستاوردی نخواهد داشت.

البته، پیامدهای ناگوار سیاسی جنگ برای حزب بر سر اقتداری که در امریکا دستور جنگ را صادر نماید، را نیز نباید از سنجش به دور انداخت.

در یک سخن، جنگ امریکا و ایران، جنگی بس ویرانگر و تباهن با پیامدهای بسیار سهمگین و پیش بینی ناپذیر برای هر دو کشور و سراسر منطقه از جمله افغانستان و در نهایت برای سراسر جهان خواهد بود که در سر انجام بازندگان آن امریکا و ایران و کشورهای منطقه و برندگان آن روسیه و دیگر حریفان امریکا خواهند بود.

... و اما در صورت دامنه یابی رویارویی و کشاکش بیشتر میان دو کشور، پهنا یابی جنگ های نیابتی از جمله در لبنان و افغانستان و عراق و حتا هم در پاکستان و یمن و نیز عربستان از امکان به دور نیست.

آن چه مربوط به افغانستان می گردد، به باور شماری از کارشناسان، ایران از سر ناچاری، بخواهد یا نخواهد ناگزیر است یا کابل روابط در ظاهر حسنه داشته باشد و درست مانند روسیه، هر از چندگاهی با خزیدن در میان شگاف اختلافات پیچیده واشنگتن و کابل با مهارت از آن به سود خود بهره بردارد.

از سویی هم برای تهران یک دولت تبارگرای ضعیف، بارها بر یک دولت تند رو وهابی هوادار عربستان و تندروان پاکستانی ارجحیت دارد و تحمل پذیر تر است. از همین رو، ناگزیر با کابل نرد دوستی می بازد.

به هر رو، به گونه یی که دیده می شود، پسگد تیرگی روابط امریکا و ایران بر پیگر ناتوان افغانستان بس سنگین و توانفرسا است که ظاهرا راهی هم برای برونرفت از بن بست پدید آمده در آن دیده نمی شود. به ویژه مواضع آشتی ناپذیر دو کشور در مساله فلسطین و اسراییل. شاید امریکا با ابتکار پسین خود بکوشد راهی برای برونرفت از بن بست پدید آمده با دادن استاتوس یک دولت مستقل فلسطینی در کنار به رسمیت شناختن اسراییل از سوی دولت خودگردان فلسطین

به رهبری محمود عباس پیدا نماید- چیزی که در ظاهر نه اسراییل با آن موافق است و نه فلسطینی ها.

البته، ده ها مورد دیگر در روابط ایران و امریکا است که می توان از آن نام برد که پرداختن به آن بیرون از نبشته دست داشته است. مانند وضع تحریم های سنگین اقتصادی بر ایران، از جمله از طریق سازمان ملل، ضبط دارایی ها ایران در اروپا و امریکا، سنگ اندازی بر سر راه کشیدن خط لوله رسانایی گاز ایران به پاکستان و هند و چوب انداختن لای چرخ روابط ایران و روسیه و ایران و کشورهای اروپایی و ایران و کشورهای قفقاز و آسیای میانه و مانند آن... که همه و همه گواه بر داشتن روابط به شدت تیره میان دو کشور می باشد.

**ادامه دارد**